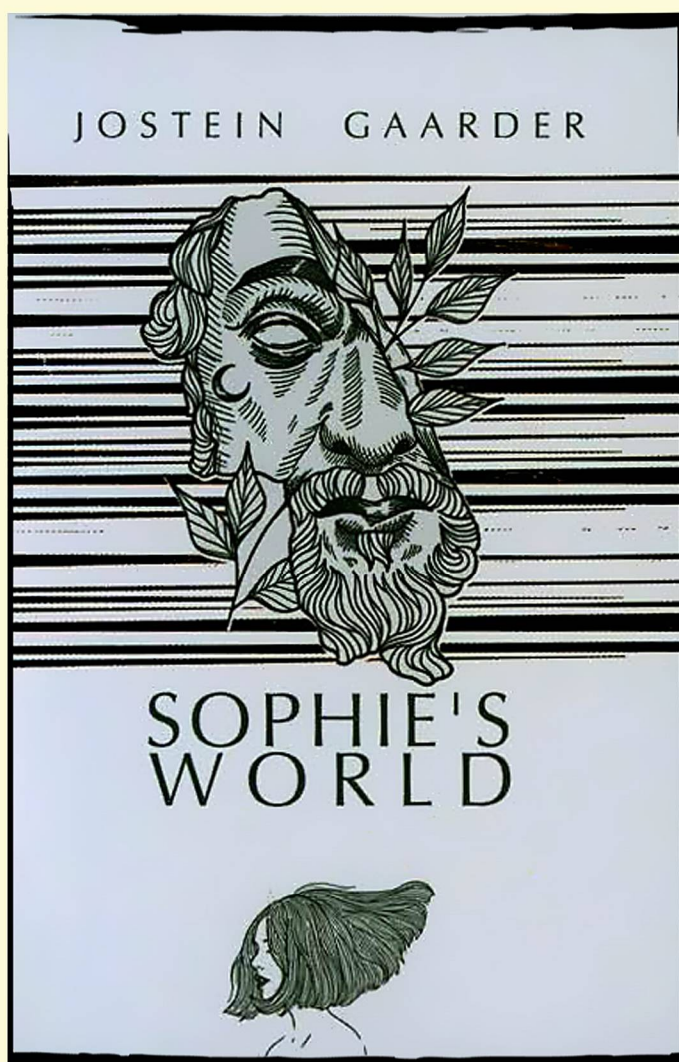




## "دنیای سوفی – دنیای وحشی"

من محک زدن را دوست دارم

حتی محک زدن خودم را

اما جهت حفظ آبرو، از ماجرای خودم که بگذرم و ادامه بدهم؛

آدم بدها را که محک می زنم معمولا همان بد هم نماندند! بلکه بدتر شدند!

آدم بدترها را که محک می زنم، حالا در آخر می گویم...

آدم خوب ها را که محک می زنم معمولا به سمت آدم بدی شدن در حال حرکت هستند

آدم خوب ترها را هم که محک می زنم عموما در حال خوبتر و خوبتر شدن هستند

این محک زدن ها یک میل کلی است، نه جزئی و صنفی، یعنی حتی محک زدن

خیلی چیزهای دیگر را هم دوست دارم، از جمله؛ "کتاب"

کتابهای تازه منتشر شده که جای خود، حتی یک دقیقه ای هم می شود در همان

مقابل قفسه ی کتاب فروشی محکشان زد و متوجه شد که اصلا ارزش خرید

ندارند و صرفا فردی خواسته "دیده بشود" و کتابسازی یا کتاب بافی! کرده...

اما کتابهای قدیمی را بیشتر دوست دارم محک بزنم، مزه دارند، بو دارند، رنگ

دارند، کلا حال می دهند به آدمی! حتی برای چندمین بار...

برخی کتابهای بد را که محک می زنم هنوز هم بد هستند، گاهی هم دارند

می روند که بدتر بشوند و باید خارجشان کرد از محیط زندگی!

به هر حال خانه و خانواده بایستی تمیز باشد در همه شوون...

کتابهای بدتر هم را هم که اصلاً در کتابخانه ام ندارم، هیچ کتابهای خوب را هم که محک می زنم، همان خوب ماندند و منتظر نسل جدید هستند تا خوبی هایی را به خوانندگانشان تعلیم دهند اما کتابهای خیلی خوب!

شیرین ترین محک ها همین جاست!

کتابهای خیلی خوب، واقعا خیلی خوب هستند هنوز هم اصلاً به آنها خیلی خوب می گوئیم چون کهنه نمی شوند، کهن می شوند اما کهنه، خیر!

پیش پای شما بعد از مدت ها باز هم کتاب خیلی خوب "دنیای سوفی" را محک می زدم، گرچه رمان فلسفی است اما برای من همواره مرور خاطرات کودکی هم بوده، بدون اغراق مانند ماشین زمان! با من عمل می کند، صدایم می کند، می گوید باز کن مرا، بعد یکهو مرا با خود می برد و می برد و می برد؛ "مهمترین چیز در زندگی چیست؟

اگر این سوال را از کسی بکنیم که سخت گرسنه است، خواهد گفت غذا. اگر از کسی پرسیم که از سرما دارد می میرد، خواهد گفت گرما. و اگر از آدمی تک و تنها همین سوال را بکنیم، لابد خواهد گفت مصاحبت آدم ها. ولی هنگامی که این نیازهای اولیه برآورده شد، آیا چیزی می ماند که انسان بدان نیازمند باشد؟ فیلسوفان می گویند بلی. به عقیده آن ها آدم نمی تواند فقط دربند شکم باشد. البته همه خورد و خوراک لازم دارند. البته که همه محتاج محبت و مواظبت اند. ولی از اینها که بگذریم، یک چیز دیگر هم هست که همه لازم دارند و آن این است که بدانیم ما کیستیم و در اینجا چه می کنیم..." شما را هم بُرد!

هر کس و هر چیز و هر کتاب که ما را می برد، خوب و ایمن و رو به بالا هم می برد، در فکر و اندیشه هم می برد، او خیلی خوب است... رابطه، توجه، مسالت، تواضع، خاکساری، رجوع و هر صفت محتاجانه ای که در عالم هست را بایستی در خودمان نسبت به آدم های خیلی خوب، کتابهای خیلی خوب زنده نگه داریم، احیا کنیم، چرا که در غیر این صورت خیلی بدها ما را به سمت خودشان خواهند کشید...

القصه این متن در روزگاری نگاشته شد که "آدم بدترها" جنایاتی کردند که در تاریخ سابقه نداشت، خدمتگزاری را دست هایش را قطع کردند، پاهایش را هم، زنده زنده سرش را هم بریدند و آتش زدند...

"آدم بدترها" را که محک بزنید متوجه می شوید آنها "وحشی" شده اند آدم بدترها اگر دنیای سوفی می خواندند و اندیشه می کردند، لاقل بد می ماندند، دیگر در "دنیای وحشی" وجودشان هر روز شنیع تر و متعفن تر نمی شدند تا

چنین جنایات ما فوق تصور انجام دهند!  
وقتی بدترها میدان دار شده اند  
دیگر آدمی یا باید جزو خوب ترها بشود، یا حتی ندانسته بزودی در سیاهی  
لشگر بدترها گیر خواهد افتاد  
که دور باد الهی چنان روزی از شما و ما

